



معلم خوش ذوق محله فلسطین خالق

سخت‌ترین دو

گل دفتر

۵۶

آرینا حسین زاده عطار خبرنگار شهرآرا محله

بچه‌های اکنون در زمان کودکی اش خوشش و کوشش بود و مبتنی بر حرکت زمان با بچه‌های این زمانه زمین تا آسمان بیشتر از ۳۰ سال موظفی خدمت به

متولد سال ۱۳۴۰ است و کودکی هایش به گل کوچک در کوچه پس کوچه‌های خیابان خواجهر بیع گذشته است. کارشناسی علوم تربیتی و ارشد ادبیات دارد. معتقد است از رخوت و سستی



● معلمی تمامش خاطره است

معلمی تمامش خاطره است. به یاد دارم زمانی که وارد حرفه معلمی شدم برای انتخاب محل فعالیت به قوچان رفتم. پشت سر مسئول آنجا که روستاها را مشخص می کرد یک نقشه قرار داشت. وقتی می خواست محل روستای خدمتم را نشانم دهد دستش را گذاشت روی نقشه و گفت بین یک و پنج است، از اینجا تا شیروان می روی که ۴۰ کیلومتر است و از آن شهر هم تا روستا راهی نیست. وقتی که رفتیم از شیروان تا روستای اوغاز مسیر خاکی بود و تردد در آن کار آسانی نبود. سال اول برای ما بسیار سخت بود ولی سال دوم را با اشتیاق ادامه دادیم و آن قدر حالمان خوب شده بود که کلاس ها را زودتر هم برگزار می کردیم. دو سال در اوغاز و دو سال در نجف آباد و یک سال هم در شهرک قدس خدمت کردم.

آن سال ها تربیت معلم که می رفتیم دیگر سر بازی نمی رفتیم. سال ۶۴ ازدواج کردم و سال ۶۵ به مشهد آمدم و در دانشگاه فردوسی ادامه تحصیل دادم و سال ۷۰ نیز در دبیرستان شهدای محراب ناحیه یک فعالیت را آغاز کردم. پس از آن هم فعالیت را در دبیرستان شهدای صنف گل دوزان و دبیرستان سلمان فارسی ناحیه ۳ در تقی آباد ادامه دادم و در این سال های بعد بازنشستگی هم در دبیرستان خلیج فارس ملک آباد به فعالیت ادامه می دهم.

● بازنشستگی برای من معنا ندارد

با اینکه ۹ سال از زمان بازنشستگی این معلم کوشا و توانا می گذرد هنوز هم دلش نمی خواهد تعلیم و تعلم را کنار بگذارد. می گوید: «با وجود اینکه پولی بابت تدریس نمی گیرم خط معلمی را ادامه داده ام. وقتی ۳۰ سال مداوم به یک فعالیت مشغولی اگر عاشق آن باشی نمی توانی به راحتی آن را کنار بگذاری. من عاشق معلمی هستم. اگر هر کسی وارد شغلی شود که واقعا به آن علاقه دارد در آن شغل از دل و جان مایه می گذارد. معلمی هم همین است. اگر عاشقش نباشی فشار بسیار زیادی را باید تحمل کنی و از سوی دیگر این مسئله به جامعه هم بسیار آسیب می زند زیرا استخدام افرادی که به این شغل با زور و اکراه وارد می شوند، سبب خواهد شد فرزندان ما به رشد اجتماعی و علمی ای که باید در دوران تحصیل به آن برسند دست پیدا نکنند. اگر عاشق نباشیم نگاه داشتن دانش آموز یک تا یک و نیم ساعت سر کلاس درس واقعا سخت است. فرقی هم ندارد که آن دانش آموز دبیرستانی باشد یا در مقطع دبستان.»

● بچه ها روان شناسان خوبی هستند

کوله بار پر و پیمان تجربه اش در این سال ها چیزهای زیادی را در مراوداتش با بچه ها به او آموخته است. او در این باره می گوید: «بچه ها روان شناسان خوبی هستند. شخصیت معلم و میزان سواد او را در همان اولین کلاسی که با آن ها دارد متوجه می شوند. اگر در این دو مورد به معلم باور داشته باشند تا آخرین روز کلاس جذب معلم هستند و با عشق سر کلاس ها می نشینند و حوصله شان سر نمی رود که بخوانند خیلی شیطنت کنند. ۸۰ درصد موفقیت معلم نیز در همان جلسه اول کلاس مشخص می شود. اگر معلمی بتواند از نظر اخلاقی، قاطعیت و علم، خودش را به بچه ها اثبات کند بقیه مسائل حل می شود.»

● تربیت معلم دهه ۶۰

بعد از انقلاب دانشگاه ها به دلیل انقلاب فرهنگی بسته می شود و هیچ راهی جز تربیت معلم نمی ماند. چون معلم ها بسیار کم هستند او هم مانند خیلی های دیگر همان سال ۶۰ وارد تربیت معلم می شود. علی پاکروان می گوید: «به جرئت می توانم بگویم معلم هایی که در دهه ۶۰ وارد حوزه تعلیم و تربیت شدند اگر در این حرفه ماندند از موفق ترین ها هستند و دانش آموزان آن دوره اگر در کار دیگری هم وارد شدند باز هم به موفقیت رسیدند. آن سال ها تربیت معلم بسیار قوی کار می کرد و مری های کارکشته ای داشتیم. از هم دوره های ما که هم اتاق هم بودیم می توانم به آقای شادکام اشاره کنم که معاون فرهنگی اداره کل آموزش و پرورش است. سعید افتخاری دیگر هم دوره ای آن زمان من است که اکنون مدیریت بیمارستان قلب تهران را برعهده دارد.»

● ۲۰ سال انسان سازی در اوغاز

دو سال ابتدای کار از روستای اوغاز شروع شد؛ روستایی در حوالی قوچان که در آن برهه زمانی مردمانش با جامعه به طور کل بیگانه بودند و خیلی چیزها را حتی مسن تر هایشان هم اعتقاد نداشتند. اگر چه حضور مادر کنار هم دوره ای هایی که افراد خوبی بودند و آگاهی بسیار داشتند فقط دو سال بود اما همان دو سال کافی بود تا نگرش و رفتار همه ما برای همیشه تغییر کند. انگار توفیق خدا شامل حالمان شده بود. آقای شادکام تاثیر بسیاری روی همه ما داشت.

او دو برادر شهید داشت و خودش هم به جبهه رفته بود و وجودش برکت بسیاری برای جمع بود. حالت روحانی خاصی بین ما حکم فرما بود و شاید قشنگ ترین دوران تدریس ما همان دوره بود. فقط هفته ای یک بار می توانستیم تا قوچان بیاییم و آذوقه تهیه کنیم. آنجا آب و برق و گاز نداشتیم. از روستا تا شیروان ۴۰ کیلومتر مسیر خاکی بود که برای تهیه کپسول گاز هر بار باید تا آنجا می رفتیم. در آن سال ها مردمان روستا با دین بیگانه بودند و با اینکه مسجد داشتند از آن استفاده نمی کردند.

مادر همان شرایط برای اینکه اعتقادات و باورهایشان را بهبود بخشیم، برنامه صبحگاهی، دعای کمیل، دعای توسل و همچنین برنامه های مذهبی دیگر برگزار می کردیم. خاطرم هست یک بار از یکی از پیر مرد های روستا پرسیدیم چرا روزه نمی گیرید، پاسخ داد آن تبه را می بینی؟ رمضان از این تبه دیگر نتوانست پایین بیاید. ما به آن حق می دادیم چون آن ها با جامعه اصلا در ارتباط نبودند و بدون هیچ امکاناتی زندگی می کردند.

البته سال های ۶۱ و ۶۲ با وجود تمام سختی هایی که داشت شیرین هم بود. تجربیاتی که شاید در هیچ شرایط دیگری نمی توانستیم کسب کنیم. تدریس هم زمان با دوره تربیت معلم.

همان سالی که پذیرش شدیم تدریس هم می کردیم. در اوایل دهه ۶۰ مدرسه ها را پاک سازی کرده بودند و با کمبود معلم رو به رو شده بودند، به همین دلیل ناچار بودیم یک سال بعد از آغاز دوره تربیت معلم در مرکز تربیت معلم شهید بهشتی سر کلاس درس حاضر شویم. آن روزگار دکتر اشرف زاده، دکتر خسروان و مرحوم مبرقی از استادانی بودند که در موفقیت معلم های ورودی بسیار تاثیر گذار بودند و با فن بیان و کلاس داری و سواد که داشتند بسیار در نوع نگاه و خط فکری ما تاثیر گذاشتند.

آن ها بسیار تجربه های زیادی در تدریس داشتند و استادی مانند دکتر اشرف زاده آثار و تالیفاتش هم بسیار بود و آن قدر بار علمی داشت که ما گذشت زمان را در کلاس های او احساس نمی کردیم زیرا بسیار عالی می توانست مسائل را منتقل کند. بعد از آنکه ادامه تحصیل در دانشگاه امکان پذیر شد خیلی از آن هم دوره ای های ما سراغ علایقشان رفتند و موفق هم شدند. من هم از افرادی بودم که در ۵، ۵ رشته نفر اول شده بودم اما آن زمان دانشجو نمی توانست رشته دیگری انتخاب کند و فقط تربیت معلم باز بود و به غیر از آن رشته های پلیسی، پزشکی، خلبانی و مهندسی نفع هم بود. با این حال آن زمان رشته های تحصیلی خیلی تنوع نداشتند.

● اسحاق را بعد از ۳۸ سال هنوز به یاد دارم

۳۸ سال از سال های خدمتم در اوغاز می گذرد اما آن پسر بچه را هنوز فراموش نکرده ام. اسحاق خردمند، دانش آموزی که بسیار پر استعداد بود و حتم دارم اگر در سش را ادامه می داد یک نابغه می شد. او به دلیل مشکلات خانوادگی ناچار شد سراغ چوپانی برود و متأسفانه در سش را ادامه نداد و این برای من معلم خیلی سخت بود که دانش آموزی آن قدر با استعداد این گونه از درس و مدرسه فاصله گرفت. برای من که دوره دبستان و دوره اول دبیرستان و همچنین دوره دومش را هم تجربه کرده ام، معلمی در هر دوره شکل دیگری بوده است.

پاکروان معتقد است این آموخته های ارزشمندش درباره کلاس داری را مدیون مدیر و برخی دبیران و معلمانش است که هنوز هم با آن هادر ارتباط است؛ «نحوه کلاس داری را از احمد سالاری معلم دوران دبیرستانم و چند دبیر دیگری که کلاس را مانند او مدیریت می کردند، یاد گرفتم.

از آن ها یاد گرفتم کلاس جای به بطالت گذراندن اوقات نیست و برای تعلیم و تعلم و یادگیری است. آن کلاس به ظاهر خشک کارایی اش بسیار زیاد بود. بعدها خودم هم همان سبک را برای کلاس داری انتخاب کردم زیرا متوجه شدم در من دانش آموز چقدر تاثیر گذاشته بود.»

